

## تولد لاک پشت ها



سارا خیلی خوشحال و هیجان زده بود. آن ها روزهای زیادی منتظر بودند تا بچه لاک پشت های کنار ساحل از تخم بیرون بیایند و بالاخره آن شب وقتش بود و پدر سارا قصد داشت...

سارا خیلی خوشحال و هیجان زده بود. آن ها روزهای زیادی منتظر بودند تا بچه لاک پشت های کنار ساحل از تخم بیرون بیایند و بالاخره آن شب وقتش بود و پدر سارا قصد داشت او را برای دیدن بچه لاک پشت ها به ساحل ببرد. به خاطر همین سارا و پدرش آن شب خیلی زود از خواب بیدار شدند. هوا هنوز تاریک بود آن ها چراغ قوه شان را برداشتند و با احتیاط به سمت ساحل حرکت کردند. پدر از سارا قول گرفته بود که سارا کاری به بچه لاک پشت ها نداشته باشد و هیچ سر و صدایی نکند و تنها کاری را انجام بدهد که پدرش به او می گوید.

سارا واقعاً هیچ تصویری درباره ی اتفاقات آن شب نداشت ولی برادر بزرگترش به او گفته بود که لاک پشت ها نزدیک ساحل با کمی فاصله از آب به دنیا می آیند.

بعد از این که از تخم بیرون آمدند به سرعت به سمت دریا حرکت می کنند. همه ی این ها برای سارا بسیار هیجان انگیز بود.

سارا و پدرش به آرامی پشت یک صخره قایم شدند و تنها یکی از چراغ قوه ها را روشن گذاشتند. سارا همه جا را به دنبال مادر لاک پشت ها گشت اما نه مادرشان را پیدا کرد و نه توانست اولین بچه ای را که از تخم بیرون می آید ببیند.

بچه لاک پشت خیلی کوچک بود!

بچه لاک پشت مثل همه ی بچه ها خیلی ناشیانه حرکت می کرد و اصلاً منتظر بقیه ی خواهر و برادرش هم نشد. او خودش به تنهایی به سمت دریا حرکت کرد. کم کم بیشتر بچه ها از تخم هایشان بیرون آمدند و همه به سمت آب حرکت کردند... سارا و پدرش قایم شده بودند و اصلاً حرفی نمی زدند و فقط حرکت بچه لاک پشت ها را که به سمت دریا می رفتند تماشا می کردند.

اما مدتی بعد اتفاق عجیبی افتاد که به نظر سارا بسیار وحشتناک بود. چند مرغ دریایی به سمت بچه لاک پشت ها حمله کردند و شروع به خوردن آن ها کردند. سارا این طرف و آن طرف را نگاه کرد تا ببیند آیا پدر لاک پشت ها می آید و آن ها را از دست این پرندگان نجات می دهد؟ اما او هرگز نیامد.

سارا تمام این صحنه ها را با گریه تماشا می کرد و وقتی اولین گروه از لاک پشت ها صحیح و سالم به دریا رسیدند جیغ یواشی از سر خوشحالی زد.

با این که پرنده ها تعداد کمی از لاک پشت ها را خوردند اما در پایان تعداد زیادی از آن ها به دریا رسیدند و سارا از این موضوع بسیار خوشحال بود.

در راه برگشت به خانه پدر متوجه گریه ی سارا شده بود و به او گفت که لاک پشت ها به این شکل به دنیا می آیند. مادر لاک پشت ها تعداد زیادی تخم می گذارد و آن ها را زیر شن و ماسه پنهان می کند و خودش از آن جا دور می شود. وقتی بچه لاک پشت ها از تخم بیرون بیایند، باید تلاش کنند تا خودشان را به دریا برسانند. به همین دلیل با این که تعداد زیادی از آن ها متولد می شوند ولی تعداد زیادی بوسیله ی پرندگان خورده می شوند و بعضی از آن ها هم در دریا کشته می شوند. پدرش گفت فقط تعداد کمی از این لاک پشت ها موفق می شوند سال های زیادی زنده بمانند.

سارا خیلی خوشحال بود که آن شب اطلاعات زیادی در مورد لاک پشت ها یاد گرفته و همین طور خوشحال بود از این بابت که یک خانواده دارد و والدین و برادر و خواهرش به او کمک می کنند و از همان روز اول که بدنیا آمده همه مواظبش بودند و از او خیلی خوب مراقبت کردند و می کنند.